

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم آخوند(قدس سره شریف) فرموده‌اند که: در باب امارات از نظر اجزاء و عدم اجزاء، باید بین مبانی که در باب حجیت امارات وجود دارد فرق بگذاریم.

تا به حال در بحث گذشته مسئله را بنا بر سه مبنا بررسی کردیم؛ یکی بنا بر مبناي طریقیت محض که مبناي مشهور از جمله مرحوم آخوند(ره) هست، دوم بنا بر مبناي جعل حکم مماثل بود و سوم بنا بر مبناي جعل مؤدی است که بحث اینها گذشت و به این نتیجه رسیدیم که بنا بر هر سه مبنا نتیجه و قاعده اولیه عبارت از اجزاء است، بر خلاف مرحوم آخوند(ره) و عده دیگری از بزرگان که بنا بر هر سه مبنا نتیجه را عدم اجزاء دانسته‌اند.

مسئله اجزاء بنا بر سببیت

حال بحث دیگر این است که باید مسئله اجزاء و عدم اجزاء را، بنا بر سه مبناي دیگر بررسی بکنیم؛ یکی سببیت به مسلک اشاعره است، دوم بنا بر سببیت به مسلک معتزله است و سوم سببیت به مسلک شیخ انصاری(اعلی الله مقامه شریف) است که نظریه ایشان به مصلحت سلوکیه معروف است.

می‌خواهیم ببینیم که اگر قائل شدیم به اینکه حجیت امارات از باب سببیت هست، حال چه سببیت به مسلک اشاعره، چه سببیت به مسلک معتزله و چه سببیت به مسلک شیخ انصاری، آیا بنا بر حجیت امارات از باب سببیت قاعده اجزاء است یا عدم اجزاء؟

البته برای اینکه در اینجا قاعده روشن شود، لازم است که اجمالی از اصل این نظریه اشاعره، معتزله و مصلحت سلوکیه بیان شود که آن وقت ببینیم که قاعده چه اقتضایی را دارد؟

مسلک اول: سببیت به مسلک اشاعره

اشاعره بنا بر آن مبنایی که داشته‌اند، معتقدند که مصالح و مفاسد واقعی نداریم، بلکه مصلحت و مفسده بر طبق آن اماره‌ای است که قائم می‌شود. اگر اماره بر وجوب قائم شد، مصلحت لزومیه در کار است و اگر بر استحباب قائم شد، مصلحت است، منتهی مصلحت غیر لزومیه، اما اگر بر حرمت قائم شود، مفسده در کار است.

اشاعره قائل‌اند به اینکه نفس اماره بدل ایجاد مصلحت در مؤدی دارد و به عنوان واقع هم مطرح است و قائل‌اند به اینکه اصلاً در واقع حکمی نداریم.

در واقع این چنین نیست که یک حکمی و احکامی داشته باشیم، بلکه واقع خالی هست و تابع قیام اماره است، تا ببینیم که اماره بر چه چیزی قائم می‌شود؟ اماره بر هر چیزی که قائم شد، این خودش عنوان واقع را دارد.

البته در اینجا کلماتشان خیلی روشن نیست که این حرف را در مورد جاهل می‌زنند، یا اینکه به طور کلی می‌گویند. در بعضی از عبارتشان آمده است که اگر در این باب، برای کسی که عالم به واقع است یک حکمی باشد، این حکم برای کسی که علم به واقع پیدا کرده فعلیت دارد، اما برای کسی که جاهل است اصلاً حکم واقعی نداریم، بلکه حکم واقعی جاهل بر طبق آن اماره‌ای است که بر آن قائم می‌شود.

مسلك دوم: سببیت به مسلك معتزله

معتزله قائل‌اند به اینکه یک احکامی در واقع داریم و لذا اشتراک احکام بین عالم و جاهل را قائل‌اند، اما معتقدند به اینکه این احکام واقعیّه مقید به عدم قیام اماره بر خلاف آنها است.

معتزله بر خلاف اشاعره که احکام واقعیّه را منکر شده‌اند، گفته‌اند که: احکام واقعیّه داریم، اما این احکام مقید است و یک قیدی دارد و قیدش هم این است که اماره بر خلاف اینها قائم نشود. شبیه آنچه که در باب اضطرار حرج گفته می‌شود که ما هم قائلیم و می‌گوییم: در واقع یک احکامی داریم که این احکام مقید است به جایی که اضطرار و حرج در کار نباشد.

اگر اماره‌ای بر خلاف حکم واقعی قائم شد، مثلاً در واقع در روز جمعه نماز ظهر واجب است و اماره می‌گوید که: نماز جمعه واجب است، در اینجا معتزله قائل به انقلاب‌اند و گفته‌اند که: حکم واقعی در حق این شخصی که برایش اماره بر خلاف قائم شده، به آن حکمی که بر طبق مؤدای اماره است انقلاب پیدا می‌کند.

جهت افتراق و اشتراک میان نظر اشاعره و معتزله

فرق میان اشاعره و معتزله در همین است که اشاعره قائل‌اند به اینکه اصلاً در واقع حکمی نداریم و حکم بر حسب مؤدای اماره است. لذا در باب اماره هم گفته‌اند: هر وقت اماره تغییر پیدا کند، حکم واقعی تغییر پیدا می‌کند.

اشاعره قائل‌اند که اگر اماره بر عدم وجوب سوره در نماز قائم باشد، واقع همین است و اگر بعداً اماره بر وجوب سوره در نماز قائم شد، حکم واقعی تبدیل پیدا می‌کند که این انقلاب هم از باب تبدل در موضوع است، موضوع حکم به عدم لزوم سوره برای موقعی بود که اماره بر آن قائم شده بوده و حالا که این اماره قائم شده، حکم دیگری را هم اقتضاء دارد و موضوع تبدل پیدا کرده است.

پس اشاعره اصلاً برای واقع چیزی قائل نیستند و اصلاً گفته‌اند که: برای اماره اصلاً واقعی نداریم تا احکام شرعی در آنجا باشد.

اما معتزله می‌گویند: واقع داریم و در آن واقع هم احکام واقعیّه فعلیه وجود دارد، منتهی این احکام واقعیّه فعلیه یک قیدی دارد که در جایی که اماره مطابق با آن در بیاید، همان حکم واقعی به فعلیت می‌رسد، اما در جایی که اماره مخالف با آن در بیاید، در

آنجا حکم واقعی انقلاب پیدا می‌کند.

پس در این جهت که اشاعره می‌گویند: واقعی نداریم و معتزله می‌گویند: حکم واقعی داریم، بینشان فرق است، اما معتزله و اشاعره در این نکته اشتراک دارند و هر دو متفقند که حکم واقعی منحصر به مؤدیات اماره هست. اگر این اماره حکمی را آورد، «هذا هو الواقع» و حکم واقعی همین است. منتهی فقط فرقیان در این است که اشاعره می‌گویند که: از اول ما حکم واقعی نداشتیم و معتزله می‌گویند که: حکم واقعی داریم، اما اگر اماره بر خلاف آن بیاید، این اماره سبب انقلاب در واقع می‌شود و واقع تغییر پیدا می‌کند.

بحث در امکان ثبوتی سببیت اشعری و معتزلی

در اینجا در این سببیت اشعری و معتزلی سه بحث مطرح است؛ یک بحث این است که آیا ثبوتاً امکان دارد یا نه؟ که بحث در مقام ثبوت است. دوم بحث در مقام اثبات است که اگر ثبوتاً ممکن بود، آیا اثباتاً هم ممکن است یا نه؟ و سوم اینکه اگر ثبوتاً و اثباتاً مفهومی نداشت، مسئله‌ی اجزاء چگونه می‌شود؟ آیا بر طبق این سببیت باید قائل به اجزاء شویم یا نه؟

راه حل اول برای ابطال امکان ثبوتی مسلک اشاعره و نقد آن

اما سببیت اشعری ثبوتاً مردود است، مرحوم آقای خوئی (قدس سره شریف) در کتاب محاضرات فرموده‌اند که: اماره یعنی حاکی، حال وقتی که واقعی را قائل نیستید و می‌گویید: واقعی برای اماره نداریم، لازمه‌اش این است که حاکی بدون محکی و کاشف بدون مکشوف باشد و این عقلاً محال است.

اما به نظر می‌رسد که این استدلال، استدلال تمامی نیست، برای اینکه اماره یک عنوان شرعی نیست، بلکه یک لفظی است که معنای لغوی دارد، ما اسم روایت، إجماع منقول، بینه و ... را اماره گذاشتیم و لفظ اماره لفظی نیست که در روایتی وارد شده باشد، تا معنای لغوی آن ذو اثر باشد، اگر اشاعره بگویند که: ما می‌گوییم: «هذه الروایات أحكام الواقعه»، در اینجا چه اشکالی دارید؟

بنابراین این استدلال که هم در کلمات مرحوم آقای خوئی (ره) آمده و هم بعضی از تلامذه ایشان در مجلس درسشان بیان فرمودند، استدلال تامی نیست، لذا باید برای ابطال ثبوتی مسلک اشاعره راه دیگری در نظر گرفته شود.

راه حل دوم برای ابطال امکان ثبوتی مسلک اشاعره و نقد آن

راه دوم این است که از راه تناقض وارد شده و بگوییم که: اگر در نزد یک مجتهد اماره قائم شود بر اینکه نماز جمعه واجب است و در نزد مجتهد دیگر اماره قائم شود بر اینکه نماز ظهر واجب است، اشکال این است که اگر هر دوی اینها را بخواهیم واقع بدانیم، مستلزم تناقض و محال است.

اما این دلیل دوم هم مخدوش است، برای اینکه این راه مبتنی است بر اینکه بگوییم: بین احکام شرعیه تقابل و تضاد است، کما اینکه مرحوم آخوند (ره) این نظریه را داشته‌اند، اما جمعی از بزرگان مثل مرحوم محقق اصفهانی (ره) گفته‌اند: تضاد و تناقض در امور تکوینی مطرح است و در امور اعتباری مطرح نیست. لذا اگر اشاعره بگویند: تضاد بین احکام را قبول نداریم، این چه اشکالی دارد؟ لذا حکم واقعی این مجتهد که این اماره را دارد وجوب باشد و حکم واقعی آن مجتهد که آن اماره را دارد حرمت

باشد، این چه اشکالی دارد؟

بله اگر تضاد و تناقض در باب احکام را بپذیریم، این استدلال تام می‌شود، اما اگر اشاعره تضاد و تناقض در باب احکام را نپذیرفتند، این استدلال دیگر تام نیست. بنابراین این وجه دوم هم برای معذور ثبوتی درست نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) اگر در آن تضاد و تناقض نیست، در واقع هم نیست، یعنی بنا بر مبنای مرحوم اصفهانی (ره) شارع می‌تواند در واقع یک چیزی را هم واجب کند و هم حرام و این هم تضاد نیست. در مقام امتثال هم می‌گوییم که: این اماره بر این مجتهد قائم شده و آن اماره بر مجتهد دیگر قائم شده است، نمی‌گوییم که هر دو اماره برای این مجتهد آمده که بگوید: هم واجب است و هم حرام، لذا امتتالش برای شخص ممکن است.

راه حل سوم برای ابطال امکان ثبوتی مسلک اشاعره و نقد آن

دلیل سوم هم که در کلمات مرحوم آقای خوئی (ره) آمده که فرموده‌اند: اگر بخواهیم حرف اشاعره را بزنیم، لازمه‌اش این است که انزال کتب و ارسال رسل لغو شود، برای اینکه این کتب و رسل به عنوان مخبرین و پیام‌آوران از واقع هستند، لذا اگر بگوییم که: دیگر واقع در کار نیست، پس آن چیزی است که روایات بیان می‌کند، دلیل بر واقع نیست و لذا این انزال کتب و ارسال رسل لغو می‌شود که این خلاف فرض و باطل است.

اما اگر اشاعره در جواب بگویند که: لوح واقع از احکام شرعیه خالی است و حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا ائمه (علیهم السلام) که به عنوان اماره به ما می‌رسد، همین به عنوان واقع است.

به عبارت دیگر اشاعره می‌توانند جواب دهند که اگر انزال کتب و ارسال رسل نبود، ما این امارات را نداشتیم و امارات را به برکت همین کتب، رسل و اوصیاء پیدا کردیم و از اول می‌گوییم که: «هذا هو الواقع» و چیز دیگری نیست که بیاییم خودمان به زحمت بیندازیم و بحث کنیم که آیا این مطابق با واقع است یا مخالف با واقع؟ یعنی واقعاً اشاعره خودشان را راحت کرده و می‌گویند: این اماره واجب است، والسلام.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) می‌گویند که: کشف از چیز دیگری نمی‌کند تا بگوییم که: آیا این مطابق با آن هست یا نیست؟ بلکه واقع همین روایات است. لذا فرض کنیم که خداوند که انسان را آفرید، نه پیامبری می‌فرستاد و نه قرآنی و نه کتابی و انسانها در جهالت بودند، این نتیجه‌اش می‌شود. لذا این اشکال بر اشاعره وارد نیست.

در بحث اصولی باید ذهن را کاملاً خالی کنیم، می‌خواهیم ببینیم که این سببیت اشاعره آیا ثبوتاً معقول است یا نه؟ هنوز به مرحله اثبات نرسیدیم، بلکه می‌خواهیم ببینیم که ثبوتاً امکان دارد یا نه؟ آیا این معقول است ثبوتاً یا معقول نیست؟ که این سه دلیلی که تا به حال برای عدم امکان ثبوتی مسلک اشاعره بیان شد تمام نیست.

حال این مقداری که تفحص کردیم، بیش از این سه دلیل پیدا نکردیم و شما هم دقت و تفحص کنید و ببینید که آیا دلیل دیگری بر ابطال نظریه اشاعره از نظر ثبوتی پیدا می‌کنید یا نه؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین